



”هیچ کسی نمی تواند، ملتی را مورد تهدید و ارباب قرار دهد، مگر آن که همه ما همدست او باشیم!“

– ادوارد مورو، گزارشگر نامی جنگ جهانی دوم

هژده سال پیش در چنین روزی سیاهی بر سپیدی پیروز و بیگانگان اهرمن را بایران وارد نمودند. یکی از پرسش هایی که در این سال ها بسیاری از خود پرسیده و خواهند پرسید، چرا رژیم اهرمنی جمهوری اسلامی با همه پلیدی ها و جنایاتش هنوز بر اریکه قدرت سوار است؟

پاسخ به این پرسش مساله ای در شناسایی سدهایست که بر سر راه سرنگونی رژیم قرار دارد و این جستار در باره یکی از این سدها که بایستی آن را "قشر خاکستری" نامید، فراهم و ارائه می شود.

قشر دوزیستان: خاکستریان

در ادبیات عام و نیز سیاسی ایران، به بخش بزرگی از ۶۳ میلیون جمعیت ایران، بنادرستی "قشر بی تفاوت" می گویند. ولی در حقیقت این قشر که به گمان زیاد شماری بالغ بر ۸۰٪ جمعیت کل ایران را در بر می گیرد، یک قشر بی تفاوت نیست، بلکه قشری ترسو و محافظه کاریست که همچون جانوران دوزیست، زندگی را برای خود پیشه کرده است.

دوزیستان در جهان جانواران، بجز آنکه در زمان نوزادی دارای باله و در آب می زینند و در دوران بلوغ دارای دست و پا شده و می توانند در خشکی هم زیست نمایند، یکی از ترفندهای دفاعی اشان هم رنگ شدن با محیط خود، همچون آفتاب پرست است. بگفته ای دیگر اینگونه جانواران هم شناگر و جهنده ماهری هستند و به مقتضای زمان برای بقای خویش خود را با محیط هم رنگ می سازند و همچون وزغ با پوستی لغزنده، با مانور در جامعه و میان مردم، بدون سایش و اصطکاک زندگی خود را می گذرانند. ولی چرا بایستی آنان را "قشر خاکستری" نامید؟

به باور این نگارنده ایرانیان امروزی از دید سیاسی، بایستی به سه گروه یا قشر بخشبندی کرد: دو قشر اقلیت "سیاه"، "سفید" و قشر اکثریت "خاکستری". برای شناخت قشر خاکستری بایستی نخست دو قشر دیگر را شناسایی و معرفی کرد.

قشر سیاسی سیاه

این قشر، افرادی سیه دل، سنگدل، پلید، دروغگو و نیرنگ بازی می باشند که بخاطر ناپاکی ذات و سرشت، "ایرانستیز"^[1] و "ایرانفروش"^[2] همه هدف آنان در زندگی سیاسی خود نابودی ایران و ایجاد روزگاری سیاه و نکبت برای ملت ایران است، که شامل سران و دست اندرکاران رژیم فاشیستی اسلامی حاکم بر ایران، هوادارانش، بنیادگرایان اسلامی، گروه تروریستی مجاهدین ضد خلق ایران، توده ای ها، چپی ها، شورشی ها و فتنه گران پنجاه و هفتی است.

این عده بخاطر سرشت اهریمنی اشان در ۱۸ سال گذشته هر چه نیکی از جمله شادی و آرامش، رفاه و آسایش، صلح و مدنیت، عزت و احترام، امنیت و قانون، آبرو و غرور ملی، راستی و درستی بود را از میان برده و بجایش دروغ، زنستیزی، ایرانستیزی، ایرانفروشی، اراذل و اوباشگری، نکبت، پلیدی، افسردگی، خمودگی، غم، درد، اشک، شیون، سوگواری، زور، ستم، تبعیض، سانسور، اختناق، زجر، زندان، شکنجه، تجاوز، جنگ، سرکوب، اعدام، کشتار، گورستان آباد کردن ها، خواری، خفت، ذلت، پیمان شکنی، فریب، نیرنگ، تظاهر، دورویی، تقلب، نفاق، تفرقه، تنفر، خشم، خون، خشونت، سنگدلی، وحشی گری، فحشا، فساد، اعتیاد، هرزگی، لودگی، قلدری، چماق کشی، ارباب، تهدید، بی نزاکتی، زشتگویی، آوارگی، صف، بیماری، فقر، کمبود، گرسنگی، بیکاری، واپسگرایی، خرافات، بی سوادگی، بی خردی، پارتی بازی، سوء مدیریت، ندانم کاری، عوام گرایی، عوام سالاری، ناشایسته سالاری، دزدسالاری، خودبیزاری، بیگانه نوازی، بیگانه پرستی، سرسپردگی را بر ایران حاکم ساختند و تا سرانجام به نیابت از سوی بیگانگان "ایران را ایرانستان" و "ملیت ایرانی را ریشه کن نسازد"، از هیچ سیاهی و پلیدی و جنایت دیگری فروگذاری نخواهند کرد.

قشر سیاسی سفید

این قشر ساختاری از ایرانیانی است که نه تنها با قشر سیاه مبارزه کرده و همه تلاش و کوشش سیاسی خود را برای ریشه کن سازی همه پلیدی ها و سیاهی های که در بالا ذکر شد معطوف ساخته اند و تا واژگون سازی رژیم از قدرت از تلاش و مبارزه دست نخواهند کشید. نیز اهداف سیاسی این قشر، بازگرداندن و حاکمیت نیکی و راستی و درستی به ایران و پایه گذاری یک نظامی ملی و ایرانی است که آزادی، داد، برابری، قانون شهروندی و دموکراسی را در سراسر ایران بگستراند.

قشر سیاسی خاکستری

این قشر سیاسی، که شوربختانه بخش بزرگی از ملت ایران را در بر می گیرد، قشریست که در زمان پیش از فتنه ۵۷ مدرن بود ولی بیدرنگ با حاکمیت فاشیست مذهبی در ایران، یکشبه گویی بیاری 'دستگاه زمان' از سده بیستم برون کشیده و به ژرفنای شنزارهای نجد و حجاز ۱۴۰۰ سال پیش فرو افکنده شد. قشریت که از وزغ لغزنده تر و آفتاب پرست را تغییر رنگ خجالت زده می کنند. در خانه مشروب می نوشد و دست به پایکوبی و شادی زده و به زمین آسمان و تازیان صدراسلام نفرین می فرستد، ولی در نماز جمعه شرکت می کند و واژه های تازی را از ژرفای گلوی خود بیرون کشیده و آنچنان

برای مرگ تازیان سوگواری و زار می زند که گویی عزیزترین دلبندهش را از دست داده است. در مهمانی های خصوصی مردانشان کراوات زده و زنانشان نمیه برهنه نمایان می گردند تا خود مدرن و متجدد نشان دهند و در اجتماع مردان با یقه های کوره بسته و کت و شلوارهای قهوه ای رنگ چروکیده و زنانشان همچون کلاغ سیاه ظاهر می شوند تا خود را پسمانده تر و تازی زده تر از سران رژیم نشان دهند.

باری، این قشر خاکستری نه همچون قشر سفید برای آزادی خود و آبادانی کشورشان فعالیت می کند و نه همچون قشر سیاه در جنایات و پلیدی های رژیم مستقیماً نقشی دارد. ولی عدم نقش نداشتن این قشر در جنایات و پلیدی ها رژیم دلالت بر پاکی آنان ندارد، زیرا که با پیشه کردن یک رویه و شیوه دوزیستی و دوگانگی که در درونش ضد رژیم است و برونش هم اگر خود را هوادار رژیم نشان ندهد ولی با سکوت خویش عملاً و بگونه ای غیرمستقیم خود را در همه جنایات و پلیدی ها رژیم شریک و سهیم می سازد.

البته، نایستی فراموش کرد که این قشر خاکستری نیز می باشد که به رژیم با شراکت در رای گیری های انتصاباتی چهار سالانه اش یاری رسانده و به هستی و وجود نامشروعش مشروعیت جهانی بخشیده اسر تا رژیم به بهانه پایگاه مردمی داشتن به جنایات و پلیدی های خود ادامه دهد؛ - بهترین نمونه این یاری رسانی به رژیم، شرکت در سیرک و تئاتر روحوضی انتصابات السید محمد خاتمی به ریاست جمهوری در خرداد ماه سال کنونی می باشد. رژیم با اعلام شرکت ۸۰ درصد از واجدین شرایط در باصطلاح انتخابات، خود را رژیمی دموکرات و مردمی به گلوی جهانیان فرو نموده است و ایران بایستی تاوان آن را دستکم چهار تا هشت سال دیگر بپردازد. [3]

تبدیل قشر خاکستری به قشر سفید

رژیم کنونی حاکم بر ایران را غریبان و اسرائیلی ها در سال ۵۷ در ایران بقدرت رساندند تا نه تنها چنین روزگاری را برای ایرانیان پدیدار سازند، بلکه در منطقه لولوخور خوره و مترسکی شود تا غریبان کشورهای تازی کناره خلیج فارس را همچون گاو شیرده ای بدوشانند و اسرائیل نیز در راستای زیاده خواهی هایش، با قربانی نشان دادن خود و مظلوم بازی، بتواند بر سرزمین های فلسطینی نشین دستیازی کرده و حتی راه را برای ساخت یک اسرائیل که در اذهان و برنامه های صهیونیسم جهانی، بدان "اسرائیل از نیل تا فرات" می گویند را پدید آورند.

بنابراین، تا زمانی که تاریخ انقضای رژیم از سوی غریبان بسر نیاید که به گمان زیاد تا دو الی سه دهه دیگر هم می تواند ادامه پیدا کند و روزی هم که از قدرت خواهد افتاد، آنروزی خواهد بود که اهرمنان حاکم بر ایران از روی دریایی از خون ایرانی یا ایرانستان خواهند گذشت، قشر خاکستری همچنان با خودمحوری و خودخواهی خویش به بقای رژیم، یاری خواهد رساند. ولی این مساله نبایستی موجب ناامیدی و سرخوردگی شود، زیرا که سرنوشت ایران و آینده ما در دستان خود ما می باشد و ما می توانیم، تاریخ انقضای رژیم را جلوتر آوریم که یکی از آن راه ها تبدیل قشر خاکستری به قشر سفید است.

نخست، امکان جذب و آوردن این قشر به بدنه مخالفان آشکار رژیم یا قشر سفید، هر چند که کاری محالی نیست، ولی آسان نیز میسر نخواهد شد زیرا که نمی توان به این عده "فهماند" که آینده روشن برای آنان و فرزندان شان در سقوط رژیم است نه ادامه آن تا دستکم از شراکت آنان در رای گیری های نمایشی ریاست جمهوری رژیم جلوگیری شود. در نتیجه، برای تبدیلهان به قشر سفید، بایستی وادار به سفید نمودنشان کرد و تنها یک زمان می تواند رخ دهد که بقای خاکستری بودنشان بخطر افتاده و دیگر توان دو زیست بودن را نداشته باشند.

بگفته ای ساده تر، بایستی پیش از آنکه رژیم دو الی سه دهه دیگر بمرش ادامه داده و روضه خوانان کار را بدانجایی

کشانند که حتی قشر خاکستری هم وادار گردد تا برای بقایش از خاکستری بودن برون آید، می بایستی ما مخالفین رژیم با ترندهای گوناگون سیاسی شرایطی را فراهم سازیم تا هیچ راه و چاره ای برای این قشر باقی نماند بجز تبدیل به قشر سفید شدن.

اکنون پرسشی که مطرح می شود چگونه؟ پاسخ ساده است: ایجاد هراس در دل بیگانگان از جمهوری اسلامی که می توان آن را "جمهوری اسلامی هراسی" یا "ایران هراسی" نامید.

راهکار

امروز میان ۲ تا ۳ میلیون ایرانی به کشورهای بیگانه بویژه کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی بعنوان پناهنده بسر می برند که هر کدام از آنان برای خود می تواند در ایجاد "جمهوری اسلامی هراسی" اثربخش باشد. هر کدام از این شمار می تواند با ایجاد ترس در دل شهروندان یا مردم عادی که جمهوری اسلامی یک رژیم تروریستی است (که هست) و درصدد است تا موجودیت و آرامش و امنیت آنان و کشورهاشان را با مخاطره روبرو سازد، آنان را قانع سازند که این خطر را بگوش نمایندگان خود در پارلمان های خود رسانده و آنان با ایجاد چنین هراسی وادار شوند تا تاریخ انقضای رژیم را به جلو اندازند که تنها با اعمال تحریم های گسترده اقتصادی علیه رژیم میسر می گردد.

در نتیجه، با بزانو در آمدن رژیم بالقوه بقا، مصالح و منافع مالی قشر خاکستری نیز با مخاطره روبرو خواهد شده و این قشر هیچ راهی نخواهد داشت تا مبدل به قشر سفید شده و همبسته و یکپارچه و هماهنگ و همگرا علیه رژیم تا سرنگونی اش پیا خیزند.

در پایان، بایستی دو هشدار را درباره این قشر داد - هر چند که مطمئن می باشم کسی گوش فرا نخواهد داد - زیرا که شوربختانه این یکی از بدویژگی های ما ایرانیان می باشد که هرگز از گذشته خود درس فرا نمی گیریم.

باری، نخستین هشدار: اگر از تبدیل هر چه زودتر این قشر خودمحور به قشر سفید دریغ بورزیم، بمتابه بقای رژیم است. بگفته ای دیگر، تا زمانی که منافع و مصالح این قشر بخطر نیافتد، رژیم نیز با واژگونی روبرو نخواهد شد.

دومین هشدار: در همه کشورهای جهان قشرهای خاکستری یافت می شود، ولی به اندازه ای که در کشورهای اسلامزده وجود دارد در دیگر کشورهای جهان، بویژه در کشورهای غربی یافت نمی گردد. به گمان زیاد، وجود این قشر نتیجه ۱۳۰۰ و اندی سال "موالی گری" و خوار زیستن در بندگی و اسارت اندیشه ها و باورهای تازی-اسلامی می باشد - که البته شناسایی آن بر دوش دوش جامعه شناسان و روانشناسان است تا این نگارنده. در نتیجه، با تلاش و کوشش در تغییر رنگ دادن این قشر تنها خاطر که مصالح و منافع اش بخطر افتاده است می باشد، نبایستی پروانه داده شود تا در فردای روز آزادی و بقدرت رسیدن یک نظام ملی و ایرانی این قشر باری دیگر به پوست "خاکستری رنگ" خویش بازگردد - و یکی از نخستین گام ها در بازسازی فرهنگی کشور، زدودن این قشر از ایران است.

خاکستریان: قشر دو زیستان ایران و یکی از بزرگترین سدها در راه واژگونسازی رژیم از قدرت

نوشته شده توسط شاپور سورنپهلو
کشنبه ۱۲ بهمن ۱۳۷۶ ساعت ۰۷:۱۲

لندن - ۱۲ بهمن ۱۳۷۶

February 1st, 1998

به روز رسانی شد (افزودن فرتور)

۲۵ اردیبهشت ۱۳۸۲

May 15th, 2003

بازبردها [منابع] و فرامودها [توضیحات]:

۱ - با آنکه این نگارنده همواره با واژه سازی برون از حیطه فرهنگی ایران مخالفت ورزیده و بر این باور بوده ام که واژه سازی بایستی از سوی فرهنگستان ایران انجام شود، ولی چون امروزی یک رژیم ضد ایرانی در صدر قدرت می باشد و در تلاش است تا زبان تازیان را جایگزین زبان ملی کشور سازد، از آن روی این مسئولیت مهم واژه سازی برای غنی سازی واژگان زبان رسمی، بر عهده و بر دوش زبان‌شناسان می باشد. این نگارنده پس از سال ها تحصیلات دانشگاهی در رشته ایرانشناسی و زبان های باستانی ایران و نیز فعالیت های فرهنگی، خود را واجد این مهم می داند، از آن روی پیشنهاد می دهد که چندین واژه در توصیف آنانی که چه در درون کشور و چه در برونمرزها، بر ضد فرهنگ ایرانی و هویت ملی فعالیت دارند ساخته و وارد واژگان سیاسی ایران شود که این چند واژه را این نگارنده ساخته و به هم میهنان پیشنهاد می دهد:

الف - ایرانستیز و ایرانستیزی = شخص، جریان یا اندیشه ای که با ایران و ایرانی، فرهنگ ایرانی و هویت و تاریخ ایران دشمنی و سر ستیز دارد. این واژه را این نگارنده در سال ۱۹۹۰ ترسای برای اصطلاح انگلیسی 'Iranian-anti' ساخته و برای نخستین بار در مقاله ای در روزنامه "اعدام" با مدیریت آقای حاجیلو بکار برده شد؛

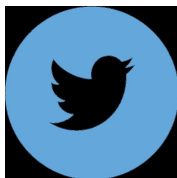
ب - ایرانفروش (ایران+فروش) و ایرانفروشی = واژه های "خائن"، "مزدور خارج/بیگانه" و حتی "وطنفروش" معناهای گسترده ای دارند، ولی واژه ی "ایرانفروش" (یا "ایرانفروشی") معانی خاصی داشته و می توان ویژه مزدورانی بکاربرده شود که در قبال دریافت پول و مواجب، به کشور خود خیانت کرده و ایران را به فروش می رسانند، تا آن کسی که از روی طمع قدرت یا فریب خوردن از دشمن به کشور و ملت ایران خیانت می ورزد؛

پ - ایرانهراس و ایرانهراسی = بیگانگانی که همواره در تلاشند تا ایران و فرهنگ ایرانی را خطری برای جهان و جهانیان جلوه دهند؛

ت - ایرانستانخواه و ایرانستاخواهی = برابر واژه "تجزیه طلب" و کسانی که دارای اندیشه های تجزیه طلبانه و خواهان تکه پاره ساختن ایران می باشند. بخش نخست این واژه را از شاه فقید وام گرفته ام که پیش از ترک ایران، ایرانیان را از خطر ملایان و خطر تجزیه ایران آگاه ساخته بود که شوربختانه همه خود را داوطلبانه به ناشنوایی زده بودند و می زدند.

2 - همان

3 - سورنپهلو، شاپور، " رژیم استبداد و مردم زودباور: سیرک و تعزیه ای به نام انتخابات ریاست جمهوری -"



#419ab3

آخرین به روز رسانی (پنجشنبه ۲۵ اردیبهشت ۱۳۸۲ ساعت ۱۱:۰۱)

